

## تقویم مال ندرانی

### قسمت آخر

در بند دوم نقدگونه‌یی که در آینده منتشر شده، آمده: "آقای رضازاده ملک نوشته‌اند: نام تیرماه در اوستا *Tistrya* در پارسی میانه *Tistr* آمده". چنانکه پوردادو تقی‌زاده نوشته‌اند تیشتر اوستایی که نام هشتمین یشت اوستا است ستاره شعری‌مانی است که در زبانهای اروپایی *Sirius* گویند و از گروه ستارگان ثابت است. و با ستاره تیر یا عطارد که در اروپایی *Mercur* مینامند و از ستارگان رونده است، یکی نیست... اشتباه آقای رضازاده ملک در این باره گویا از آنجا بوده که چون تیشتر یشت اوستا را تیر یشت هم مینامند و روز سیزده هر ماه در تقویم زرتشتی تیشتر یا تیر نامیده میشود، گمان کرده‌اند تیشتر نام اوستایی ماه تیر هم هست"، و به دنبال این مطلب به صفحه‌های ۳۲۴ - ۳۲۵ جداول یشتها و صفحه‌های ۶۶ - ۶۷ و ۲۶۳ - ۲۶۵ گاهشماری در ایران قدیم هم ارجاع داده شده است که: "اگر باور ندراری، بروبخون!"

عرض میشود که من نوشته‌ام که تیر فارسی و تیردر گویش طبری *Tistrya* اوستایی و *Tistr* پهلوی است و با راده‌ی ۱۳ به فرهنگ ایران باستان از زنده‌یاد پورداد و حواشی نوروژنامه از مجتبی مینوی ارجاع داده‌ام. حال که نوشته‌ی من تکذیب میشود، دومینی بیشتر نمیتواند داشته باشد:

الف. در فرهنگ ایران باستان و حواشی نوروژنامه چنان مطلبی که من نوشته‌ام نیامده است.

ب. آنچه در فرهنگ ایران باستان و حواشی نوروژنامه یاد شده غلط است.

نویسنده‌ی نقدگونه‌ی منتشره در آینده، کدام یک از این دو معنی را در نظر داشته است و به تحقیق به چنان نتیجه‌یی رسیده است؟

پیدا است که اگر کسی چگونگی خواندن یک نوشته‌ی تحقیقی را نداند، نخواهد توانست درباره‌ی آن اظهار لحنیه بفرماید و اگر کرده تنها آسمان را به ریسمان خواهد بافت - بابه قول ما آذربایجانیها نارتان پارتان خواهد نوشت - بلکه خویشتن را رسوا خواهد کرد. برای آنکه شما خواننده‌ی عزیز به نتایج اینگونه سر به هوا چیز نوشتن به عینه واقف شوید، باید کمی مرا همراهی کنید. بیایید به همان ارجاعات داده شده در آینده و به همان صفحه‌ها مراجعه کنیم. اول به سراغ یشتها برویم و همان صفحه‌های ۳۲۴ - ۳۲۵ را بخوانیم: "تشر در اوستا تیشتر یسه آمده است و در پهلوی تیشتر... آنطوری که تشر در اوستا تعریف شده، ایدا" شکی نمی‌ماند که این ستاره شعری‌مانی باشد. ستاره‌ی مذکور در زبانهای اروپایی به *Sirius* معروف است... کلیه‌ی مستشرقین و دانشمندان اروپا تشر را همان *Sirius* نوشته‌اند. ایدا" مناسبتی ندارد که آن را به عطارد یا مرکور *Mercur* ترجمه نموده، تیر (به معنی عطارد) را با تشر یکی بدانیم. از آن که آیا تیر به معنی عطارد و تشر به معنی شعری از یک ریشه و بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه‌ی مسکتی نخواهد داد. همین قدر میتوان گفت که تیر (به معنی عطارد) غیر از تشر است... تشر اوستایی در فارسی تیر هم گفته میشود. یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت موسوم است و چهارمین ماه سال

و روز سیزدهم هر ماه که به اسم فرشته‌ی تشر است تیرماه و تیر روز گفته میشود."

حالا برویم سراغ صفحه‌ی ۶۶ گاهشماری در ایران قدیم: "تیشتریا که در یسئهای اوستا و خصوصا" تیریشیت نیایش و ستایش میشود و ستاره‌ی بی بوده که طلوع آن باران میآورد، به عقیده‌ی اکثریست محققین همان شعرای یمانی است که اسم ماه تیر از همان کلمه است."

و آنچه در صفحه‌های ۲۶۳ - ۲۶۵ گاهشماری در ایران قدیم مورد بحث است اینکه تیشتر همان شعرای یمانی است و هیچ صحبت از تیر ( تلفظ پهلوی و فارسی تیشتر ) نیست. جز اینها، تقی زاده در صفحه‌ی ۳۳۸ همان گاهشماری در ایران قدیم آورده است که "تیر" در دوران اسلامی به معنی شعرای است.

بله، وقتی اهل تحقیق نباشی و بخواهی زورکی درباره‌ی یک نوشته‌ی تحقیقی نقدکی بنویسی، همینطوری، الله بختکی، بسیاری مطالب را که قدرت تشخیص چند و چون هر یک را نداری، در هم خواهی آمیخت و تیر، نام ماه چهارم سال و نام روز سیزدهم همراه را با تیر به معنی عطار، التباس خواهی کرد، ولی اگر با فرهنگ ایرانی آشنا باشی، خواهی دانست که: نام دوازده ماه اوستایی ( فروردین، اردیبهشت، ... ) و همینطور فارسی و نیز نام روزهای اوستایی ( هرمزد، ...، تیر، ... ) نام و صفات اهورامزدا و ایزدان است. یعنی که ایرانیان، هر یک از ماهها و روزهای سال خود را از جهت خوشیمنی و مبارکی و میمنت باهورامزدا یا صفات او و ایزدان و امشاسپندان نسبت داده‌اند. ماه چهارم سال و نیز روز سیزدهم هر ماه را به یکی از امشاسپندان گرامی آیین مزدایی که همان تیشتر اوستایی ( Tistrya ) و تیشتر و تیر پهلوی ( Tir و Tistr ) باشد و پشت منسوب به اودیشتها هم تیشتریشیت وهم تیریشیت خوانده میشود، منسوب داشته‌اند.

بله، در فارسی امروز - و حتی در پهلوی نیز - تیر - Tir به معنی عطار (ابوش دیو) هم آمده است ( بندش ایرانی ۱۲ - ۵۳ - ۵۷ ) که دیوی است دشمن بارندگی و اوست که خشکسالیها را موجب میشود. ولی هرکسی که جزئی آگاهی به فرهنگ ایرانی داشته باشد، این رامیداند که ایرانیان، که نامهای ماهها و روزهای تقویم خود را به اهورامزدا و ایزدان و امشاسپندان و صفات اهورایی نسبت داده‌اند، هیچگاه نیایستی نام یکی از ماهها را به دیوی که اتفاقاً دشمن همان تیشتر و تیر که نگهبان باران است و از پرتو کوشش اوست که زمین پاک اهورایی از بخشایش باران برخوردار میگردد و کشتزارها سیراب میشود، نسبت دهند. ملاحظه میفرمایید که عدم آشنایی با فرهنگ ایرانی و نوشتن در آن باره، چه عواقبی دارد؟!

در بند سوم نقدگونه‌ی که در آینده منتشر شده، آمده است: "ماههایی که دیگران نامهایشان را از عوام شنیده، در این سالها در کتابها بطور پراکنده نام برده‌اند. . . تاکنون همواره به نام ماههای طبری و از آن کوه نشینان مازندران بوده‌اند. اما نویسنده نقد و تحقیق همهجا آنها را گاهشماری و ماههای مازندرانی نامیده است."

بله، نقدگونه نویسان همیشه همینگونه‌اند. بی آنکه معنی و مصداق و کاربرد کلمات را بدانند و بفهمند، همینطوری، الله بختکی، کلمات و لغات را توی نوشته‌هاشان میریزند. مثلاً اگر از نقدگونه

نویس بررسی که این " عوام " اینجا چکاره است، چه جوابی خواهی شنید؟ مگر برای تحقیق فرهنگ توده راهی جز پرس و جو کردن و پای صحبت " عوام " روستایی نشستن هست؟ مگر میتوان فرهنگ ناب و بی آرایه‌ی توده‌یی را جز از روستاییان پیراسته شنید؟ آدمهای عرصا قورت داده‌ی کراوات زده‌ی شلوار اطو کرده را در روستاهای ایران چطور پیدا کنیم و فرهنگ روستایی توده‌یی را از زبان آنان بشنویم؟ شما خواننده‌ی عزیزعصبی نشوید. این کلمه‌ی عوام را ضمیر ناخودآگاه نقدگونه نویس از آن رو به قلم وی جاری کرده است تا به شما چنان القاء شبهه کند که: " من نقدگونه نویس عوام نیستم!". و شما خواننده‌ی گرامی باید مثل من، این گذشت را داشته باشید و این القاء شبهه را بپذیرید و نقدگونه نویس را خوشحال کنید.

اگر از نقدگونه نویسان بررسی که این " تاکنون همواره... " یعنی از چه زمانی تاکنون، چه جوابی دریافت خواهی کرد؟

اگر این عبارت از قلم مرحوم خلیل‌خان‌اعلم‌الدوله‌ی ثقفی جاری میشد، ممکن بود راهی به دهی برد، چون آن مرحوم احضار ارواح میکرد. نقدگونه نویس آینده هم به چنین محافلی رفت و آمد دارد؟ این " همواره " را از زبان ارواح شنیده؟

اعتراض نقدگونه نویس این است که تا کنون همواره (!) ماههای ریح در خطه‌ی مازندران را " طبری " نامیده‌اند و من چرا آنهارا مازندرانی یاد کرده‌ام، و درست به دنبال این اعتراض مینویسد: " درست است که در طول تاریخ همهی استان مازندران از کوه و جلگه گاهی طبرستان و زمانی مازندران نامیده میشده ".

خوب، اگر درست است که " در طول تاریخ " خطه‌ی جنوب شرقی دریای مازندران گاهی طبرستان و گاهی مازندران نامیده شده، پس حرف نقدگونه نویس و اعتراض چیست؟ اگر یک خطه دوناام دارد، هر منسوب به آن خطه هم دونسبت میتواند داشته باشد، مثل زبان طبری، زبان مازندرانی، ترانه - های طبری، ترانه‌های مازندرانی، تقویم طبری، تقویم مازندرانی.

همچنانکه ملاحظه میفرمایید آن اعتراض بی‌ربط است ولی مستمکی است برای اظهار فضل بعدی که: " اما همچنانکه میان گیل و دیلم تفاوتی بوده و هست، طبرستانیاومازندرانیا، به مفهوم کوهیان و جلگه‌نشینان... تفاوتی داشته و دارند. از این رو نام درست گاهشماری مورد بحث، طبری و متعلق به طبرستانیان بوده است... "

نخست به قضیه‌ی " طبرستان " و مازندران " برسیم. حقیقت قضیه آنکه در کلیه‌ی کتابهای ادبی و تاریخی و جغرافیایی که تا اواخر سده‌ی چهارم ه. ق. (و باشد که تا نیمه‌ی سده‌ی پنجم) تألیف شده، یادی از " مازندران " که دلالت بر ناحیه‌یی که اکنون از گرگان تا چالوس و از دریای خزر تا البرز کوه را دربر میگیرد، نیست، در همه‌ی نوشته‌های این دوره، از این ناحیت به " طبرستان " یاد شده است. از نیمه‌ی سده‌ی پنجم ه. ق. است که گاهی از مازندران به مدلول طبرستان یاد میشود و غالب نویسندگان سده‌های پنجم و ششم هفتم ه. ق. به این مهم اشارت میکنند که نام " مازندران " برای ناحیت " طبرستان " مُحدث است. از سده‌ی هفتم به بعد، بعضی از مؤلفان که به هر دو نام

طبرستان و مازندران برمیخواند، تفاوتی میان آن دو قائل میشوند؛ طبرستان را ناحیه شرقی و مازندران را ناحیه غربی سرزمینی که بیشتر همی آن ناحیت طبرستان خوانده میشد، مینامند. از سده‌های دهم به بعد، این تفاوت میان طبرستان و مازندران - که بعضی از مؤلفان قائل شده بودند - از میان می‌رود و طبرستان و مازندران، دیگر بار، به مدلول کل آن ناحیت، همطراز هم، میشود. (نام این کتابها و منابع را یاد نمیکنم چون سیاهه‌بی طولانی میشود. به هر کتاب و نوشته‌بی که از آن ناحیت یاد کرده باشد و شما دلتان بخواهد، مراجعه کنید). حالا شما بفرمایید که چه کسی - با چه صلاحیتی - حکم کرده است که باید اینکارات و ذوق خرج‌کردنها و فضل‌فروشیهای بعضی از مؤلفان سده‌های هفتم تا نهم را حقیقت انکارناپذیر تلقی کنیم و در نوشته‌های امروزیمان به این‌گونه جعلیات مهر تأیید بزنیم؟ اگر بنا باشد هر نوشته را چنانکه به میراث رسیده بپذیریم، بهتر خواهد بود که اصلاً طبرستان و مازندران را از نوشته‌ها مان حذف کنیم و آن خطه را دیلمان بنامیم: "دیلمان و شهرهای وی: ... مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش جبال است و مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریای خزران است. طبرستان (ناحیتی است) بزرگ از این ناحیت دیلمان ... (حدود العالم).

بله، طرح موضوع طبرستان و مازندران برای آن بوده است که تیر خلاص شلیک شود که: "نام درست گاهشماری مورد بحث، طبری و متعلق به طبرستانیان بوده است". نقدگونه نویس برای این حکم چه ادله‌بی دارد؟ این را از کجا میگوید؟ آیا در ناحیه‌بی جلگه‌بی آن خطه گاهشماری خاصی نیست؟ ملاحظه میفرمایید که در نقدگونه برای این سؤالها هیچ پاسخی به دست نیامید. من گمان میسرم که نقدگونه نویس با طناب سخت سست اصطلاح "طبری" به این چاه افتاده، یعنی که: چون در بعضی نوشته‌ها ناحیه‌بی شرقی را طبرستان نامیده‌اند، پس تقویم طبری از آن طبرستانیان بوده است! پیداست که اینگونه استدلال و استنتاج (اگر شده باشد) از بن پرت است، چه اولاً همه‌بی آن ناحیه مازندران هم نامیده شده است، ثانیاً در قسمت جلگه‌بی هم همین تقویم رایج است، ثالثاً هیچ شاهد تاریخی برای این استنتاج به دست نیست، رابعاً خود اصطلاح "طبری" برای این تقویم سخت جدید است.

عرض کردم که اصطلاح "طبری" برای تقویم رایج در جنوب دریای مازندران جدید است، چرا که در هیچ نوشته‌بی مقدم بر سالهای ۱۲۲۰ - ۱۳۳۰ خورشیدی، از این اصطلاح خبری نیست. پس این اصطلاح "تقویم طبری" یا "گاهشماری طبری" از کجا پیدا شد؟ عرض میکنم: وقتی در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ خورشیدی محمدصادق کیا رساله‌ی ختم پایان تحصیلات دکتری خود را زیر نظر محمدمقدم فراهم میآورد و موضوع رساله‌ی اجتهادیه‌ی خود را تحلیل زبان‌شناختی نصاب طبری سروده‌ی امیر تیمور قاجار ساوری (فراهم آمده در زمان محمدشاه قاجار) انتخاب کرد، در بحث از سه بیت از آن نصاب که به تقویم مازندرانیان اختصاص یافته و عنوان "اسامی ماه‌فارس" دارد، به اعتبار آنکه جشن "تیر ما سبز" را ملا مظفر گنابادی در شرح بیست‌باب ملا عبدالعلی بیرجندی "نوروز طبری" خوانده (شرح بیست باب، تهران، ۱۳۷۴ ه.ق. صفحہ ۱۳۴)، و نیز چون اسامی ماههای فارس

در نصاب طبری آمده، گاهشماری مازندرانیان را " گاهشماری طبری " نامید و از سال ۱۳۲۶ خورشیدی که رساله‌ی اجتهادیه‌ی محمد صادق کیا با عنوان " واژه‌نامه‌ی طبری " ( هم از سوی دانشگاه تهران و هم از سوی انجمن ایران‌نویج به عنوان شماره‌ی از مجلدات ایران‌کوده ) منتشر گردید، اصطلاح " گاهشماری طبری " و " تقویم طبری " به سایر نوشته‌ها کشیده شد. به قبول قدما، نام طبری برای تقویم مُحدَث است، همچنانکه نام مازندران برای طبرستان مُحدَث است، و چنانکه عرض شد سراینده‌ی نصاب نیز خود، تقویم را " فرس " مینامد، نهایت آنکه نامهای ماههای این تقویم را به گویش مازندرانی یاد میکند.

" شیخ گفتاورد خوب آورده‌یسی      لیک سوراخ دعا گم کرده‌یی "

نقدگونه‌ی منتشره‌ی در آینده ادامه میدهد: " نویسنده ماههای سنگسری را هم جزء ماههای مازندرانی گمان کرده... "

ملاحظه میفرمایید که نقدگونه نویسی، آنچه را که درباره‌ی اصطلاح تقویم طبری نوشت پاس‌نمیدار و " ماههای مازندرانی " مینویسد. و اما درباره‌ی نام ماههایی که در سنگسرایج است. نه خیر، گمان (!) نکرده‌ام، قطعا " و جزما " تقویمی را اگر سنگسری و اطراف آن رایج و ساری است، همان تقویم رایج و ساری در مازندران میدانم، هر چند که نام بعضی از ماهها تغییرات گویشی کرده باشد. سنگسریها و مردم آبادیهای بلافصل آن - در جزین و شهریزاد - همیشه از طریق چاشم و پاچی و میانه در ارتباط و اختلاط با مازندرانیها بوده‌اند و هستند. نقدگونه نویسی آینده باز با چند نام گویشی که در حدود سنگسری و اطراف آن رایج است، سلاخی پرداخته و حمله آورده، غافل از آنکه موضوع صورت لفظ محنتی جدا از موضوع دلالت لفظ است. انگور، عنب، اوزوم... !

نقدگونه نویسی آینده در بند ۵ مینویسد: " ( من که رحیم رضازاده‌ی ملک باشم ) نمیدانسته بندن و چوشل کجاست. ماههای دیلمی را هم مازندرانی شمرده... اول اینکه بندن و چوشل چند آبادی در جنوب لاهیجان در استان گیلان، در جنگل هستند... دوم اینکه... آریه، شیر، امیر... در فهرست نامهای ماههای طبری و جزء آنها نبوده و حکایت از گاهشماری دیگری دارد.

من چه عرض کنم؟ نقد نویسی آینده به طناب سخت سست صورت لفظ چسبیده، دلالت لفظ را مورد اعتراض قرار میدهد. گیرم که من هر چند سفری کوتاه به گیلان ترفته و روستاهای بندن و چوشل و بسیاری روستاهای دیگر اطراف همان دو روستا را ندیده باشم، لاقلا این را میدانستم که منبعی که از آن نقل میکنم و نشانی هم میدهم " فرهنگ گیلکی " است، ولی آنچه را که نمیدانستم آنکه روزی مبتلا به نقدگونه نویسی شوم که مدعی باشد که هرگونه تغییر جزئی گویشی لفظ یک مدلول، ماهیت آن را تغییر میدهد. چیزی که نمیدانستم آنکه وقتی نقدگونه‌ی به آینده برسد و چنان نوشته‌هایی که شاهدید در آن باشد، مدیر آینده، کتاب التفهیم را در برابر اینگونه نقدگونه نویسان باز نکند و در صفحه‌ی ۲۳۰ آن به نقدگونه نویسی نشان ندهد که بیرونی پس از یادکرد نام ماههای سفدی به نام ماههای خوارزمیان میبردازد و مینویسد: " ایشان از پس سفدیان همیروند به حدیث ماهها، و میان هر دو گروه به نامها خلاف نیست مگر به اندازه‌ی آن خلاف که به لغت ایشان است "

(التفهیم، صفحه ۲۶۸)، چرا مدیر آینده در روی جلد آینده ننویسد (به خط جلی) "اول اندیشه و انگهی گفتار".

در بند ۶ نقدگونه‌یی که در آینده منتشر شده، آمده: "چون در کتابهای تاریخ طبرستان... و تاریخ رویان... و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران... و در یک کتیبه... و تاریخ گیلان و کتیبه سرتربت سام، نام ماههای زردشتی و فارسی مانند: خرداد - تیر - آبان - آذر... غیره آمده و در دنبال این نامهای فارسی گاهی کلمه قدیم ذکر شده، آقای رضازاده ملک این اشاره و ذکر نامهای فارسی را دلیل وجود گاهشماری خاص این نواحی در این کتابها و جاهای خیال کرده و نوشته‌اند: "طبرستان (مازندران) از جمله نواحی است که گاهشماری قدیمی ایرانی در آنجا رو بوده است...". کدام "گاهشماری قدیمی ایرانی"؟ اوستایی، هخامنشی، زردشتی، فارسی، جلالی، طبری، سعیدی، خوارزمی، دیلمی، سیستانی، کردی و...؟

به‌به، زه، آفرین. من نوشته‌ام طبرستان (مازندران) از جمله نواحی است که گاهشماری قدیمی ایرانی در آنجا روا بوده است و نقدگونه‌نویس می‌پرسد، کدام گاهشماری قدیمی ایرانی؟ اوستایی، هخامنشی، زردشتی...؟ حتماً خواننده‌ی گرامی هم مثل من خوشحال است که آخرالامر یکنفر را پیدا کردیم که گاهشماریهای اوستایی، هخامنشی، زردشتی... را میداند، میشناسد و به اعتبار این دانستن و شناخت از رحیم رضازاده‌ی ملک می‌پرسد که منظور از گاهشماری قدیمی ایرانی کدام یک از این گاهشماریها است و خواننده هم خودش، رامثل من حاضر کرده است تا در محضر این استاد بی-همنا زانوی نلמד بزند و درس بخواند.

نخیر، خواننده بی‌خود بی‌جهت نباید دلش را خوش کند. نقدگونه‌نویس مثل خیلی از مدعیان که نمیتوانند عنوان کتاب "سنی ملوک الارض والانبیاء" یا عنوان کتاب "زندو هومن یسن" را بخوانند ولی در کتابشناختی ماخذ نوشته‌هاشان این کتب جزو منابع مطالعاتی آنان یاد شده، گاهشماریهای اوستایی و هخامنشی و زردشتی... را بی‌آنکه بدانند و بشناسند، برای به اصطلاح سیاه کردن ما نوشته‌است. جدبالاتی اطلاع نقدگونه‌نویس ماتوزق گاهشماری در ایران قدیم تقبیزاده و از آن بالاتر ترجمه‌ی فارسی مقالات تقبیزاده است (یعنی بیست مقاله) که خود آن کتاب و مقالات با به دست آمدن اسناد و مدارک دیگر (جز در مواردی که مطلبی را از منبعی نقل میکند) اعتبار نسبی خود را از دست داده است. حالا نقدگونه‌نویس آینده، به اعتبار کدام تحقیقات از شناخت این همه گاهشماری یاد میکند؟ شما هم‌ی روی زمین - میان هم‌ی ایرانیانسان - بگردید، اگر یک نفر (بجز نقدگونه‌نویس آینده) پیدا کردید که به خود جرأت داد که بگوید (چه رسد که بنویسد و سند به دست خلق الله بدهد) که من این گاهشماریها را میشناسم و میتوانم تقویم یک سال آنها را بنویسم، شما خواننده‌ی عزیز هم‌ی نوشته‌های مرا باطل بدانید و هم‌ی مندرجات در نقدگونه‌ی آینده‌ی راعین حقیقت! نقدگونه‌نویس آینده نه تنها مهم‌ترین آن گاهشماریها، یعنی تقویم هخامنشی را، نمیشناسد، بلکه روشن‌ترین آن گاهشماریها، یعنی جلالی را هم نمیداند و نمیشناسد. اگر نقدگونه‌نویس آینده ادعایی جز این دارد، لطف کرده به ما بگویند که مبدأ این گاهشماریها چه سالی است؟ این تقویمها کی تأسیس شده‌است؟

این تقویمها قمری، شمسی، یا قمری - شمسی بوده است؟ کیبسه‌های این تقویمها چه گونه بوده است؟ طول سال این تقویمها چقدر بوده است؟ و هرمطلبی که روشنگر این تقویمها باشد، من مطمئن هستم که ایشان پاسخی نخواهند نوشت، ما مرده، شما زنده! نه گمان برید که منم اینها را برای سیاه کردن شما خوانندگان گرامی مینویسم، نه، من برای این حرفها که عرض کردم دلیل دارم. آخر وقتی نقدگونه نویسی، پیش پا افتاده‌ترین اصطلاحات و اصول دانش‌گاشماری را نمیداند، چطور ممکن است این گاشمارها را بداند. نقدگونه نویسی، در یک مقاله‌ی مربوط به گاشماری، اصطلاح "قدیمی" را به معنی کهن و باستانی میگیرد و آنوقت از من میپرسد کدام گاشماری قدیمی. نقدگونه نویسی تمیذاند که "قدیمی" به معنی کهن نیست، اصطلاح جعلی امروزی هم نیست، بلکه نزدیک به هزار سال است که یکی از انواع سه‌گانه‌ی گاشماری ایرانی دوران ساسانی را که به دوران اسلامی انتقال پیدا کرده است، "بزدگردی"، "فرس" و "قدیمی" مینامند:

- "بیستم صفر سنهٔ ثمان و ثلاثین و اربعمائه شهر تبریز رسیدم و آن پنجم شهریورماه قدیم بود" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو)

- "ششم روز از دی‌ماه قدیم به شهر آمد رسیدیم" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو).

- "به منبج رسیدیم... اول بهمن ماه قدیم بود" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو).

- "به شهر جیبیل رسیدیم... و آن روز پنجم اسفندارمذماه قدیم بود" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو).

- "روزیکشنبه هفتم صفر سنهٔ تسع و ثلاثین و اربعمائه که روز اورمزد بود از شهریورماه قدیم در

قاهره شدیم" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو).

- "این نوبت چهارم که به مکه رسیدیم... پانزده فروردین قدیم انگور رسیده بود" (سفر-

نامه‌ی ناصر خسرو).

- "روز آدینه نوزدهم دی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی و اربعین و اربعمائه که اول خردادماه قدیم بود، هفت

فرسنگ از مکه برفتم" (سفرنامه‌ی ناصر خسرو).

- "بامداد روز شنبه بیست و یکم دی‌الحجهٔ موافق با بیست و هفتم تیرماه قدیم سنهٔ ست و

اربعین و سبعمائه هجریه" (تاریخ رویان).

- "روز بیست و چهارم رجب موافق یازدهم آبان ماه قدیم سنهٔ ست و سبعمائه" (تاریخ

رویان).

- "در این وقت جدولی دیگر در این وجه میکنند از بهر روزهای پارسی قدیمی... و در این

وقت که این تاریخ کرده شد میان پارسی قدیمی و سلطانی بیست و شش روز بود و در مدت بیست سال

این پنج روز تیز بگذرد و یک ماه کیبسه کنند و قدیمی بیفتد، چنانکه پیشتر ازین کرده‌اند" (فرخ -

نامهٔ جمالی).

- "این یادگار اندر روز خورشید، ماه شهریور قدیم بهیزکی، سال ششصد و نود و یک اند شهر..."

(متنهای پهلوی).

- "و منها تاریخ الفرس و یسمی تاریخا بزدگردیا و فیدپیا ایضا" (کشاف اصطلاحات فنون).

— اما تاریخ یزدگردی و آن را قدیم نیز گویند " (حل التقویم) .

ملاحظه میفرمایید که ناوان کتاب نخواندن بسیاری از مدعیان را باید من قلمزن و شما خواننده بدهیم ، اگر نقدگونه نویسنده کتاب خوانده بود ، اصطلاح " قدیمی " را در نوشته‌ی من درمییافت و آنوقت دست خودش را چنان رونمیکرد که حالا ما از وی بپرسیم که آن گاهشماریها را که در آینده ردیف کرده‌اید میشناسید؟

در ابتدای این مقال (همچنانکه در نقد و تحقیق) هم نوشتم و ثابت کردم که تقویم رایج در مازندران همان تقویم یزدگردی است و حالا هم نوشتم که گاهشماری قدیمی ( یزدگردی) ایرانی در مازندران روا بوده است .

حال شما خواننده‌ی عزیز انصاف خواهید داد که من " خیال " نکرده‌ام ، بلکه نقدگونه نویسنده " خیالاتی " شده‌است !

در بند ۷ نقدگونه‌یی که در آینده منتشر شده ، به اینکه نوشته‌ام " نوروزمای طبری برابر اسفند ماه گاهشماری ایرانی است " و در بند ۸ همان نقدگونه به اینکه نوشته‌ام " تیرمای طبری برابر تیر ماه گاهشماری ایرانی است " اعتراض شده است که : خیر خودت نوشته‌یی که نوروزمای طبری ( یعنی آخرین ماه تقویم طبری ) در تیر - مرداد ( یعنی تابستان ) واقع میشود ، و حال آنکه اسفندماه در زمستان است و همینطور تیرمای طبری در پاییز واقع میشود و حال آنکه تیرماه در تابستان است .

باز هم ، نقدگونه نویسنده ، چون اهل اصطلاح نیست ، کتاب - لاقلا آنچه مربوط به گاهشماری است - نخوانده ، اصطلاح گاهشماری ایرانی را که من بکار برده‌ام ، درست دریافت نکرده ، گمان برده که منظور از گاهشماری ایرانی همان گاهشماری است که سید حسن تقی‌زاده به تقلید از تقویم الهی یا اکبری به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد و از سال ۱۳۰۴ شمسی شد تقویم رسمی ایران ، و به همین اعتبار اسفندماه گاهشماری ایرانی و تیرماه گاهشماری ایرانی را که من بکار برده‌ام همان اسفندماه و تیرماه گاهشماری خورشیدی فعلی گرفته است ، و حال آنکه اگر اهل اصطلاح بود ، کتابها و مقالات مربوط به گاهشماری را با تعمق خوانده بود ، این را میدانست که " گاهشماری ایرانی " اصطلاحی است که گاهشماران و محققین امروزی در مورد همان گاهشماری یزدگردی به کار میبرند . سید حسن تقی‌زاده به جای " گاهشماری ایرانی " که من به کار برده‌ام ، " سال و ماه ایرانی " به کار میبرد (فرهنگ ایران زمین ، جلد ۱۸ ، صفحہ ۱۳۹) . سال و ماه ایرانی که ۱۲ ماه هرکدام ۳۰ روز و پنج روز اضافی پنجه است . . . . "

من آن مقال را که در نقد و تحقیق منتشر کرده‌ام ، برای اهل تحقیق و اصطلاح نوشته‌ام و به همین اعتبار اصطلاحات را چنانکه اهل تحقیق و اصطلاح در مییابند نوشته‌ام و به همین لحاظ لازم ندیده‌ام آنها را درحاشیه معنی کنم . حالا اگر یککسی که محقق نیست ، اهل اصطلاح نیست ، آن را خوانده و دریافت غلط کرده ، تقصیر من چیست . پخته‌داند آن سخن با خام نیست .

در بند ۹ نقدگونه‌ی منتشره در آینده ، نقدگونه نویسنده اعتراض میکند که وقتی مقالتی که در نقد و تحقیق نشر شده مربوط به ساحل نشینان کرانه‌ی جنوبی دریای مازندران است چرا " از گاهشماری



طالبی و دیلمی و گیلکی سخنی به میان نیاورده. چنانکه گویی از آستارا تا استارآباد همه مازندران است."

خوب، شما خواننده عزیز متوقع هستید من چه بنویسم. وقتی من در حاشیهی همان مقاله که در نقد تحقیق نشر شده (صفحه ۸۶) نوشته‌ام که: "آنچه در این مقال مورد بحث است گاهشماری سنتی مازندران است. درباره‌ی گاهشماری سنتی گیلان نیز تحقیقی دیگر بایسته است"، حالا به این نقدگونه‌نویس چه پاسخی بدهم؟ پاسخش به عهده‌ی آقای مدیر آینده.

در بند ۱۰ نقدگونه‌ی که در آینده نشر شده، یک اعتراض‌گونه است و براساس آن اعتراض چهار صفحه توضیح. در این بند، نقدگونه‌نویس معترض است که "نویسنده‌ی نقد و تحقیق به پیروی از دیگران با قاطعیت (چنانکه گویی موضوع مثل دو دوتا چهارتا روشن و ثابت است) نوشته‌که در گاهشماری طبری، یا بقول او: (نویسنده‌ی نقد و تحقیق) مازندرانی، سال گردان است."

پیداست که نقدگونه‌نویس آینده دو دوتا چهارتا را هم در نمی‌یابد، چون اگر آن را در می‌یافت، میدید که به عینه چون دو دوتا چهارتا روشن و ثابت است که سال طبری گردان است. وقتی چنانکه در اول این مقاله عرض کردم (با استناد به مآخذی که یاد شد):

ابتدای ماه اول سال طبری در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در ۱۷ مردادماه خورشیدی بوده است،

ابتدای ماه اول سال طبری در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در ۱۰ مردادماه خورشیدی بوده است،

ابتدای ماه اول سال طبری در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در ۱۰ مردادماه خورشیدی بوده است،

ابتدای ماه اول سال طبری در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در ۹ مردادماه خورشیدی بوده است،

ابتدای ماه اول سال طبری در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در ۸ مردادماه خورشیدی بوده است،

هر آدمی که از حد اقل شعور و منطق و ریاضی برخوردار باشد انصاف خواهد داد که این تقویم گردان است، چه اگر این تقویم گردان نبود، ابتدای ماه اول آن از ۱۷ مرداد به ۱۰ مرداد و بعد به ۹ مرداد و بعد به ۸ مرداد عقب نمی‌ماند. ملاحظه می‌کنید که گردان بودن این تقویم به همان میزان روشن و ثابت است که دو دوتا چهارتا! اگر نقدگونه‌نویس این روشنی و ثبات را در نمی‌یابد، آقای مدیر آینده باید زحمت بکشند و وی را تفهیم کنند.

و اما توضیحاتی که نقدگونه‌نویس می‌دهد همگی برای اثبات این قضیه است که تقویم دیلمی تالشی گیلکی گردان نیست، ولی برای این ادعا هیچگونه ادله‌ی عرضه نمی‌شود. نقدگونه‌نویس آینده در زمانهای دیگر و در تشریحات دیگر هم همین موضوع را پیش کشیده است، ولی آنجاها هم دلیل و اثباتی در کار نیست. پیداست که در وضع فعلی، پرداختن به این قسمت از نقدگونه به عینه شمشیر کشیدن دانکیشوت به روی پره‌های آسیای بادی است و من خود را عاقل‌تر از آن میدانم که چنان کنم. برای آنکه زمینه‌ی بحث فراهم شود (من به شما خواننده‌ی عزیز نشان دهم که دانش گاهشماری چه سان در دست غیر اهل، خرد و بی‌مایه میشود) از نقدگونه‌نویس خواهش میکنم، استدعا میکنم، التماس میکنم که یکی دو ساعتی قبول زحمت بفرمایند و طی یادداشتی در آینده، این نکات تقویم دیلمی تالشی گیلکی را برای ما روشن کنند:

۱. تقویم دیلمی نالشی گیلکی یک تقویم است یا سه تقویم؟
  ۲. سال دیلمی (به فرض که با سال تالشی و سال گیلکی یکی باشد) نسبت به فصول ثابت است یا متغیر؟
  ۳. سال دیلمی چه مدت زمان به شباروز وساعت و دقیقه و ثانیه است؟
  ۴. شروع و ختم سال دیلمی را رصد میکنند یا با محاسبه تعیین میکنند؟
  ۵. مبدأ تقویم دیلمی از چه زمانی (به معیار یک تقویم دیگر) شروع میشود و چرا این مبدأ انتخاب شده است؟
  ۶. تقسیم سال دیلمی به اجزاء فصل و ماه چگونه است و آیا جای آنها نسبت به فصول و ماههای شمسی جا به جا میشود یا نه؟
  ۷. آیا سال دیلمی کبیسه هم میشود یا نه؟ آیا این کبیسه‌ها (به فرض وجود) دوره‌بی هم دارد یا نه؟
  ۸. اگر سال دیلمی کبیسه میشود (این کبیسه‌ها چه در فصل واقع شود چه در ماه چه در شباروز و حتی چه در سال) چند کبیسه‌ی اخیر این تقویم، به اعتبار تقویم هجری خورشیدی، در چه سالهایی واقع شده است؟
- ما (من و خوانندگان) از تاریخ نشر این مقاله در آینده، یک سال تمام دیلمی (هر چند که فعلاً نقدگونه نویسی آینده نگفته است که چگونه‌سالی است) منتظر میمانیم که برای همه‌ی این سؤالات، در ارتباط با یکدیگر و نه جدا از هم و غیر مرتبط، جوابهای صریح و روشن دریافت کنیم. اگر شما خواننده‌ی عزیز ملاحظه فرمودید که جوابهای صریح و روشن دریافت نکردید، بلکه جوابها از نوع شاید و گویا و چنین به نظر میرسد و احتمال دارد و بعید نیست و گفته‌اند (و اگر گوینده‌ی یاد میشود از نوع کسانی است که از روی دم بژشان پیشینی میکنند) و نوشته‌اند (و به هیچ وجه گفته نمیشود که چه کسی در کجا این را نوشته است) بود، و یا اصلاً جوابی دریافت نکردید، آنوقت این قلمزن ملزم میشوم که به همه‌ی این سؤالات جواب بگویم، آنهم جوابهایی صریح و روشن و بعد از آن به چندی و چونی آنچه نقدگونه نویسی در آینده منتشر کرده است (بند ۱۰) خواهیم پرداخت.
- من از هم اکنون مطمئن هستم که نقدگونه نویسی به این سؤال کوچک و ناقابل پاسخ نخواهد داد، ولی اگر همگی، من و شما خوانندگان و آقای مدیر آینده، دسته جمعی خواهش کنیم چطور؟ در آن صورت نمیدانم.

آینده - انتقاد دوست فاضل آقای رزازاده، ملک بی کم و کاست (که حق هر مجله‌ای است لااقل از حیث رعایت مقدار) چاپ شد. طبعاً خوانندگان خود میان مقدمه، تعلیماتی نویسنده (خطاب به مدیر مجله) و من مقاله از حیث مقدار آن و همچنین زبان انتقاد سنجش خواهند کرد.